

.....
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد بحث درباره حدیث معروف إنما يحلل الكلام و يحرم الكلام بود و مرحوم شیخ قدس الله نفسه چهار تا احتمال دادند، عرض کردیم نه حالی داریم نه خیلی هم شاید نافع باشد، آقایان دیگه هم احتمالات دیگه دادند، آقایانی که بعد از مرحوم شیخ آمدند. احتمال اول أن یراد من الكلام فی المقام اللفظ الدال علی التحلیل و التحریم. مراد کلام آن لفظی است که دلالت بر تحلیل و تحریم می کند. ظاهرا مراد این نباشد دقیقا. حالا اجمالا این مطلب ایشان بد نیست. به هر حال بمعنی أن تحریم شیئا و تحلیله لا یکون إلا بالنطق بهما، باید تصریح بکند فلا یتحقق بالقصد المجرد عن الكلام. یعنی به عبارة اخرى اگر یک چیزی را در افق نفس اعتبار کرد مراد ایشان از قصد در این جا اعتبار باید باشد. بحث ما در اعتبار است. به مجرد این که در ذهن اعتبار کرد کافی نیست، باید لفظ بیاورد. قصد مجردش مرادش اعتبار یعنی در افق نفس یا به قول آقای خوئی اعتبار نفسانی یا اعتبار در صقع نفس. در صقع نفسش اعتبار کرد که این کتاب ملک شما باشد این کافی نیست

و لا بالقصد المدلول علیه، نه اعتباری که مدلول علیه بالافعال چون انحصار است باید مبرز منحصرا لفظ باشد. عرض کردیم امروزه متعارفشان، این که می گویم امروزه نه این که امروز فعلی. من یک توضیحی را عرض بکنم چیز هایی که ما نسبتا به دنیای روز یا مباحث عقود پیش این ها نسبت می دهیم غالبا مال هفتاد هشتاد سال قبل است، مال الان نیست چون من غالبا، خیلی کم می شود از غیر این کتاب نقل بکنم. از این کتب سنهوری نقل می کنم که ایشان شصت سال، هفتاد سال قبل فوت کردند و لکن ایشان آشنا بوده به قوانین فرانسه، آلمان و خیلی از قوانین آن زمان آشنا بوده. بعضی از این قوانین همان کشور ها در زمان فعلی را هم بعضی هایش را دیدم، همه اش را نه. بعضی هایش را هم دیدم. غرض من اگر نقل می کنم مرادم آن زمان است و هدف اساسی من این نیست که به همین مقدار اکتفا بکنیم. خب شما امروز هستید همان راه های معین خودش را دارد، سایت های معین خودش را دارد، کار های

معین خودش را دارد به آن ها باید مراجعه بشود، خود قوانینی که دارند، قرارداد هایی که دارند اصطلاحا پروتکل می گویند و یا تعهد هایی که دارند که اصطلاحا کنوانسیون می گویند. بین این دو تا فرق می کند، انواع کنوانسیون ها، انواع تعهدات، انواع قرارداد ها، خیلی مختلف است و روی این الان زیاد کار شده، این مقداری است که من از کتاب سنهوری نقل بکنم، خیلی پیشرفت شده، انواع بیع و انواع معاملات لکن عرض کردم آنی که به طور متعارف سنهوری هم نقل میکند پنج تاست، لفظ هست، کتابت هست، فعل هست، اشاره هست و سکوت. حالا شاید این کامپیوتر که هست چیز های دیگه هم اضافه شده، سایت که آمده، فضای مجازی. چیز های دیگری هم اضافه شده، این به طور متعارف این است. آن وقت این روایت اگر ظاهرش را بخواهیم اخذ بکنیم مفادش این است، تنها راه برای تحلیل و تحریم به تعبیر ایشان همان لفظ است، آن چهار تا به درد نمی خورند.

پرسش: آخرس چیست که با اشاره محقق می شود؟

آیت الله مددی: تعبد آمده، عرض کردم آن تعبد است. جایی تعبد نداشته باشیم قاعده همین است. این بحث اول ایشان. عرض کردم من دیروز یک توضیحاتی عرض کردم دیگه چون می خواهیم آخرش یک دهن آوازی بخوانیم بعد توضیح بیشترش را بعد عرض میکنم ان شا الله تعالی باذن تبارک و تعالی و این معنای اول همین است که شیخ رحمه الله ، من ان شا الله عرض میکنم مراد جدی شیخ ظاهرا باید این باشد که اصولا معیار در امور اعتباری لفظ است نه معنا و لفظ هر جور باشد. بلکه ان شا الله خواهد آمد دیگه این بحث ها را بعد ان شا الله، لفظ هم باید صریح باشد. به قول آقایان کنایه نمی شود، حقیقت باشد، مجاز نمی شود، ظاهر باشد مجمل نمی شود. این ها یک بحث هایی است که هم در بحث های اعتبارات قانونی مطرح است مثلا در قانون الفاظی که در قانون انتخاب می شود باید دارای این خصوصیت باشد. عرض کردیم از وقتی که مباحث قانونی مطرح شده یک مقدار از مباحث قانونی، می گویم از وقتی مثل همین کتاب منتسکیو و بعد از منتسکیو، یک مقدار اعتبارات قانونی که الان در دنیا مطرح می کنند حتی در اعتبارات محدود یعنی کنوانسیون ها و معاهده های جهانی و بین المللی و منطقه ای و یا قرارداد هایی که دارند یکی از مسائلی که الان مطرح است لفظ باید صریح، روشن بدون مجاز، بدون کنایه، بدون اجمال، صریح و روشن و کاملا واضح باشد و

دلالیت بر آن معنا بکند. البته عرض کردم در مقابل این عده ای رو آوردند به عقود رضائی. می گویند نه مهم نیست، همین که تراضی پیدا بشود مهم است، کافی است ولو لفظ مجمل باشد. این یکی از نکات اساسی اختلاف است. ان شا الله تعالی عرض خواهم کرد احتمالا مراد امام صادق سلام الله علیه از این روایت این است نه این مطلبی که ایشان لفظ را دال بر تحلیل و تحریم. به هر حال چون بعد می خواهم این معنا را بیشتر توضیح بدهم بعد عرض میکنم. معنای ثانی آن یراد بالكلام اللفظ مع مضمونه. خب این طبیعی است که لفظی که خالی از مضمون باشد کسی برایش ترتیب اثر نمی دهد. حالا در همین کتاب هایی مثل شرح لمعه می خوانیم که صیغه طلاق این است زوجتی طالق، یعنی شهید ثانی با این عبارت طلاق داد؟ قطعاً که زنش را شهید ثانی طلاق نداد. عبارت را بدون معنا می گوید، مراد این لفظ است، معنا نیست، این إنما یحرم الکلام نمی شود که لفظ خالی باشد. بگوییم شهید ثانی اگر گفت، ما در درس گفتیم صیغه طلاق این است که زوجتی طالق، پس هیچی ما، زنمان طلاق داده شد، این جا لفظ بدون مضمون است، بدون معناست، جایی که لفظ فقط خود جنبه حکایت لفظ دارد و بدون معناست آن جا قطعاً مراد نیست، حالا ایشان این جور گرفته.

و هذا الکلام صحیحٌ او فاسدٌ لا مجرد اللفظ اعنی الصوت. البته لفظ اصطلاحاً اصواتی است که بر مخارج معینی ادا می شود و إلا لفظ از جنبه صوت، یک بحثی از سابق در دنیای اسلام بود حالا فعلاً در غرب هم خیلی. اصولاً می گویند دلالیت لفظ به خود این حروف نیست، به این وضع نیست که فکر می کنیم، دلالتش به آن نحو صوتی است که تلفظ می شود. من اجمالاً عرض میکنم از اولین کسانی که این مطلب را دارند ابن جنی در کتاب خصائص دارد. الان یکی از راه هایی است که بعدها، دیگه حالا نمی خواهم وارد لغت بشوم، بعد ها روی این مانور دادند. خلاصه اش این است مثلاً عین و لام و میم که ما علم بهش می گوییم این سه تا حرف با همدیگر یک معنای خاصی را دارند. حالا ممکن است علم بگوییم، ممکن است لمع بگوییم، ممکن عمل بگوییم. این عین و لام و میم را شش صورت تصویر می شود. البته در لغت عربی دائماً هر شش صورتش معنا ندارد، گاهی یک صورتش معنا دارد، گاهی دو تا، گاهی سه تا، گاهی چهار تا. آن وقت این خودش یک راهی بوده. حالا نمی خواهم وارد بحث بشوم. عرض کردم یکی به جای این

بحث های تبادل این ها معتقدند خود عین و لام اصلا این صوت در ارتکاز عربی دارای یک معنای مشترک است. خوب دقت بکنید مثلا علم، اگر در معنای علم گیر بکنیم آن طرفش لمع، آن هم همین است لام و میم و عین است. این ها هر سه تا یکی اند. چیز های دیگر که حالا درست می شود.

آن وقت لمع یعنی درخشیدن، لمعان لذا این ها می خواهند این طور بگویند که در این سه تا حرف یک نوع معنای درخشندگی هست. علم یعنی آن چیزی که واضح است، می درخشد، روشن است، در روایت معروف دارد إن علی کل حق حقیقة و علی کل ثواب نورا. ببینید و علی کل ثواب نورا، العلم نور این همانی است که علم توش نور است. این مطلب را ابن جنی در اول خصائص دارد به عنوان کلمه، وقتی می خواهد ماده کلمه را، ماده کاف لام را حساب می کند بعد ملکه را حساب می کند بعد کمل را حساب می کند یعنی کاف و میم و لام را در هیئت های مختلفش و مثل فخر رازی در ذیل آیه نباء دارد به مناسبتی تندمون، فتصحبوا علی ما فعلتم نادمین. مثلا کلمه ندم را نه به معنای پشیمانی گرفته، یک نوع پشیمانی ثابت چون می گوید ندم یا مدن، مدن یعنی مدینه و شهر. شهر جایی گفته می شود که جنبه سواد. الان در دنیای غرب این جز فنون و بحث های موجود است. این در حقیقت اصلش در دنیای اسلام ۱۰۰۰ سال قبل مطرح شده، ابن جنی که قبل از هزار سال است، واقعا هم مرد فوق العاده ای است، این خصائصش یک کتاب عجیبی است، فقه اللغة عجیبی است در آن زمان، ۱۱۰۰ سال قبل تر تقریبا مطرح کرده.

در کتاب ابن جنی در دنیای اسلام مطرح شده بعد ها هم اصلا کتب لغت داریم وارد بحثش نمی خواهم بشوم. علی ای حال این مطلب که ایشان فرمود لا مجرد اللفظ اعنی الصوت این یک بحثی است که اصلا لفظ عبارت از آن صوتی است که روی مخرج حرفی می آید یا نه خود این صوت در ذهن عربی رابطه دارد با آن معنا؟ لذا بنابراین یکی از راه های شناخت مجاز و حقیقت این نیست که بریم دنبال تبادل و صحت سلب و صحت عمل، آنی را که نوشتند. یک راه اساسیش این است اشتقاقاش را در وجدان عربی پیدا بکنیم، یک جامع مشترکی بین آن ها پیدا بکنیم این تاثیرگذار است یعنی در علم درخشش هست، لمعان هست، در عمل هم همین طور است

چون عمل مطلبی را که در ذهن هست بارز می کند، ظاهر می کند، واضح می شود، دیده می شود پس در نکته علم اصولا برای شناختن این کلمه خیلی تاثیرگذار است.

البته مرحوم شیخ که نظرشان به این معنا نبوده، این یک معنایی است که امروزه به این شکل مطرح شده که دلالت ها تابع صوت است، این صوتی که ما می گوئیم. در مصطلح ما تابع مخارج حروف حساب می کنند، عین مخرج حرفش کجاست، لام کجاست اما این تصور این است.

و يكون المراد أن المطلب الواحد يختلف حكمه الشرعی حلا و حرمة باختلاف المضامين الموداة بالكلام مثلا المقصود الواحد و هو التسليط على البضع

البته این که ازدواج به معنای تسلیط بر بضع باشد این روشن نیست. حالا ایشان نوشتند.

مدة معينة، حالا مگر این که مرادشان در متعه باشد چون در متعه یک روایت داریم که المتعة بمنزلة الاماء، متعه به منزله اماء است که تسلیم بر بضع باشد.

مدة معينة يتاتی بقولها ملكتك بضعی او سلطتك عليك أو أجرتك نفسي، عرض کردم یک راه دیگری اخیرا در مصر اتفاق افتاد یک خانمی که می خواست زن یک آقای بشود به جای این که خانم ایشان بشود و صیغه نکاح بخواند رسما مجلس گرفتند، در هتل هم گرفتند، علنی و گفت من کنیز تو هستم، ملک تو هستم، به جای این که بگويد زوجه تو گفت من ملک تو هستم، زن حره بود خودش را ملک این شخص قرار داد، لذا هم بحث شد الازهر هم دخالت کرد، الازهر گفت نمی شود، حر نمی شود ملک بشود. به مجرد این که بگويد من ملکم این داخل در عبودیت نمی شود. غرضم این که حالا ایشان چون چند تا مثال زدند این مثال را هم بنده اضافه بکنم، اگر گفت که ملکتك نفسي من خودم ملک تو شدم، رقّ تو شدم، عبد تو شدم
أو احللت نفسي و بقولها متعتك نفسي بكذا فما ادی الاخير موجبٌ لتحريمه.

یک الفاظی تحریم می آورد و یک الفاظی یعنی به عبارة اخرى معنای معینی که بخواهیم ما بدهیم مطلب معین را باید با یک لفظ معینی بگوییم. با آن لفظ حلال می شود و با غیر آن نمی شود. این مراد است.

اگر یاد آقایان محترم باشد چون خیلی وقت پیش چند سال پیش هم مطرح کردیم کرارا که عرض کردیم اصحاب ما این عبارت العقود تابعة للقصد که مال ما هم نیست، مال اهل سنت است، پیش ما این جور معنا کردند که العقود تابعة للقصد. البته این نیست، این خلاف ظاهر است لکن پیش ما این جور معنا کردند گفتند هر عقدی یک مقصدی دارد، آن مقصد را باید با لفظ مناسب با آن قصد ادا بکنیم، مثلا لفظ عقد دائم نکاح است، نکاح این که ایشان نوشته تسلیم بضع شاید در مورد موقت باشد، نکاح عبارت از علقه زوجیت در وعای اعتبار است چون آقایان دارند که من کل شیء خلقنا زوجین، آیه مبارکه زوجین، هر چیزی دارای زوجیتی است، آن زوجیت تکوینی است، غیر از زوجیت تکوینی و غیر از آن زوجیت به قول آقایان تحلیلی که کل ممکن زوج ترکیبی، غیر از آن زوجیت و آن زوجیت یک زوجیت اعتباری هم داریم. این زوجیت اعتباری علقه زوجیت است. نکاح حقیقتش این علقه زوجیت است، طبعا علقه زوجیت شد لوازم دیگه هم دارد حالا به اختلاف مذاهب فرض کن نفقه اش را می ده، با همدیگر یک جا زندگی می کنند، آثار تمتعات دارد، این ها را هم دارد اما اصلش آن علقه زوجیت است، آن وقت این ها می آیند این را می گویند شما اگر خواستید نکاح بکنید لفظی که صریح در افاده علقه زوجیت است بکار ببرید نه لفظ دیگه، مثلا بگوید من با تو زندگی کنم، ما با هم باشیم خرج من را تو بده. ما باهم باشیم اگر بچه ای شد مال ما باشد، ببینید این ها لوازم نکاح است، می گویند نمی شود، نکاح با این ها نمی شود. این العقود تابعة للقصد را این جور معنا کردند. این ظاهرش نیست، من قبول دارم. ظاهر این لفظ این نیست، اصلا این لفظ مال ما نیست، مال اهل سنت است. لکن همین معنایی که ایشان این جا می گوید معنای دوم. ایشان می آید این را می گوید که می گوید اگر شما خواستید این خانه را اجاره یک ساله بدهید بگویید بعثت منافع دار لمدة سنین، می گویند نمی شود باطل است چون تا گفتید بعثت، بعث برای نقل عین است، شما دنبال نقل منافعی، برای نقل منافع آجرتک است. روشن شد چه می خواهم بگویم؟ شما دنبال علقه زوجیتید، برای علقه زوجیت و لذا من کرارا عرض کردم انصافا اگر ما باشیم اصرح الفاظ در نکاح زوجت است نه انکحت، گفته

.....
شده انکحت هم به معنای عقد است لکن انکحت این شبهه را، چون در لغت عرب به معنای خود وطی هم آمده اما آنی که صریح است و صریح است تماما در علقه زوجیت، زوجتک نفسی است. در قرآن هم داریم و لما قضی زیدُ زوجناکها، در قرآن زوجناک آمده. در آن قصه حضرت شعیب هم با حضرت موسی داریم إنی أرید أن أنکحک، آن جا انکار داریم. از الفاظی که در قرآن بکار برده شده این دو تاست، أنکحک احدی ابنتی و خب مقابله هست حرمت علیکم فلان اما این دو تا را بکار برده، زوجتک نفسی و زوجناکها، آن جا أنکحک صغیره نیست، انشاء نیست، اخبار است. إنی أرید أنکحک اما در این جا احتمالا انشاء باشد چون معروف است که حضرت زینب هم می گفت عقد من در آسمان بسته شده، من تنها زنی از زن های پیغمبر هستم که خداوند متعال عقد من را بسته، فرمودند زوجناکها

پرسش: به صورت اخبار؟

آیت الله مددی: احتمال اخبار هم دارد یعنی زوجناکها اجازه دادیم تو با ایشان ازدواج بکنی. چون ایشان خب زن زید ابن حارثه بود. زید هم به عنوان پسر حضرت بود و لذا منافقین گفتند که پیغمبر زن پسرش را گرفته، پسر خوانده بود، دقت فرمودید؟ این زوجناکها یعنی اجازه دادیم، چون این پسر خوانده بود، پسر تو که نبود. اجازه دادیم با ایشان ازدواج بکنی.

به هر حال ان شا الله این معنای دوم روشن شد، گفته شده معنای العقود تابعة للقصد هم یعنی این. البته این خلاف ظاهر است انصافا یعنی می گوید هر عقدی را که می خواهی انجام بدهی آن قصدی را که داری در نظر بگیر لفظت مطابق آن قصد باشد. اگر گفتی بعثت منافع هذه الدار لمدة شهر این درست نیست، باید بگویی آجرتک هذه الدار لشهر.

پرسش: لفظ خاص

آیت الله مددی: لفظ خاصی که برای این معناست، آن معنا نقل عین بیع است، نقل منافع اجاره است. نقل انتفاع عاریه است، اگر انتفاع را می خواهد نقل بدهد عاریه است. هر کدام لفظ خاص خودش را دارد. نمی شود شما الفاظ را جابجا بکار ببرید. برویم معنای دوم، خیلی معطل نکنیم.

پرسش: دومی نفی معاطات می شود؟ چون می گوید اگر لفظ بود مضمونش قصد بشود اما این که لفظ نبود

آیت الله مددی: راجع به معاطات اصلا ساکت است.

بعد ایشان می گوید فما ادی الاخير موجب و الاخير محلل و بهذا المعنی ورد قوله إنما يحرم الکلام، این روایات مزارعه را معنا کرده.

البتة انصافا در روایات مزارعه می گوید شما معنا را بیاور اما لفظ را بیاور مثلا شما مثلا بذر را می خواهی با خود ببری، می خواهی

در این زمین کار بکنی، می گوید برای کار من یک ثلث و برای بذر من یک ثلث. بحثی که در روایات ما اجمالا هست سهمیه بندی

مال به اعتبار کار و سرمایه درست است، غیر از این دو تا نه. آن زمین چون ثابت است سهمی را به خاطر زمین قرار دادیم درست

است. عمل شما هم چون محترم است سهمی را به ازای آن قرار دادیم درست است اما به ازای بذر نه. بذر ممکن است سبز بشود،

ممکن است سبز نشود. آب داده بشود یا داده نشود، چیزی به ازای آن قرار ندهیم. روشن شد؟ اما اگر خود این مطلب فرض کنید

گفتید من این جا کار می کنم پول بذر ایشان را هم خودم می دهم، دو سوم می گیرم. اگر این جور گفت برای کار من یک سوم، برای

بذر یک سوم، این روایت می گوید نمی شود. لا یسمی شیئا للبذر و لکن اگر گفت کار می کنم بذر هم از خودم می دهم و نصف مال

من است یا دو سوم. إنما يحرم الکلام. البتة ایشان مرحوم شیخ این جور گرفته، این طور نیست که ایشان فرمودند. حالا ما چون بعد

می خواهیم یک نتیجه نهایی بگیریم که اجمالا عرض بکنیم لذا آخرش متعرض می شویم. ایشان مرحوم شیخ این طور می گوید اگر

همان چیزی را که به ازای بذر قرار داده برای خودش قرار بدهد اشکال ندارد اما، روشن شد؟ البتة این بحث اقتصادی دارد من الان

وارد نشدم، خیلی اشاره کردم، این خودش مبانی اقتصاد دارد و الان در دنیای اقتصاد یکی از بحث های اساسی است. در دنیای اقتصاد

این را قبول می کنند. در دنیای اقتصاد فعلی و سرمایه داری این قبول می شود. در دنیای کمونیستی زمین قرار دادن قبول نمی شود.

فقط تمام کار است. در دنیای سرمایه داری هر سه قبول می شود، هم کار، هم بذر و هم زمین. در روایات ما بذر نمی شود یا زمین یا

کار. خوب دقت بکنید، خیلی نکته فنی دارد من فعلا وارد بحث نمی شوم چون خیلی بحث ما طولانی شد ان شا الله بحث دیگه.

الثالث أن يراد بالكلام في الفقرتين الكلام الواحد و يكون تحليله و تحریمه.

فکر می کنم، حالا نسبت نمی دهم، فکر می کنم صاحب جواهر این مطلب را گفته، استاد شیخ. مرحوم شیخ درس صاحب جواهر می رفته حالا احتراماً، چون شیخ واقعا مرد فوق العاده ای است. خیلی قبل از صاحب جواهر که برود ایشان رسائل را نوشته و بدون شک شیخ در مباحث اصول بر جواهر مقدم است.

و یکون تحلیل و تحریمه باعتبار وجوده و عدمه.

فکر می کنم این در جواهر است. من در جایی دیدم به نظرم از جواهر نقل می کند، خود جواهر مراجعه کردم، چون دیدم خیلی فائده ندارد.

و یکون وجوده محللاً و عدمه محرماً او بالعکس أو باعتبار محله و غیر محله. فَيُحِلُّ و يَحْرُمُ فی غیره . یحتمل هذا الوجه الروایات الواردة فی باب المزارعة، البته عرض کردم ایشان باب مزارعه را این جوری گرفته لکن این احتمال آن نکته فنی ای که من عرض کردم در باب مزارعه امام می گوید نمی شود چیزی از سود و درآمد را در مقابل امر محتمل قرار بدهی. این نکته فنی اقتصادی است. الان من برای شما دو تا مبنای اقتصادی را عرض کردم، در تصورات مارکسیستی و لذا ببینید چون کتاب معروف ثروت ملل مال آدام اسمیت این زیر بنای تفکر اقتصاد سرمایه داری است، این می آید عامل ثروت را سه چیز قرار می دهد: کار، سرمایه و طبیعت. طبیعت هم زمین و معدن است. مارکس که بعد می آید اشکال اساسی مارکس می گوید عامل ثروت فقط کار است. نه طبیعت را قبول می کند و نه سرمایه را. این نکات فنی اقتصادی سنگینی دارد اگر خداوند توفیقی داد بعد عرض میکنم. این تفکر در روایات ما می آید می گوید کار ارزشش محفوظ است دائماً، آن کار خودش را کرده ارزشش محفوظ است و لذا هم در باب مزارعه ضرر به کارگر و به آن عامل نمی خورد. اصلاً نمی خورد چون کار خودش را کرده.

عرض کردم عده ای، من نمی خواهم اسم ببرم، همان اوائلی که جریانات بود مثلاً این تفکری که در روایات آمده علامت این قرار دادند که تفکر اسلامی به تفکر مارکسیستی نزدیک است نه به تفکر سرمایه داری. لکن در روایات ما تصریح دارد که در مقابل زمین می شود قرار داد، خوب دقت بکنید. در مقابل کار هم می شود قرار داد، در مقابل بذر قرار ندهیم. نکته فنی روشن شد؟ مرحوم شیخ

روی کلام رفته که مثلا لفظش این طور باشد. نه این بحث اقتصادی است، بحث کلام نیست. لذا ایشان فرمودند یحتمل، حالا اگر خداوند توفیق داد.

پرسش: بذر را در مقابل خود بذر نه در ثمره اش، خود بذر را می تواند قرار بدهد

آیت الله مددی: ممکن است اصلا ندهد، بذر فاسد در بیاید. مشکل این است. این می خواهد ارزش را حساب بکند، زمین ثابت است کار هم واضح است.

پرسش: برای بذر هم یک پولی می دهد

آیت الله مددی: پول می دهد اما نمی تواند آن میوه یا ثمره را به بذر نسبت بدهد. می تواند بگوید من می آیم این جا زمینش را می گیرم برای زمینش این قدر می دهم، بقیه اش هم به عهده من، می کارم دو سومش مال من. امام می گوید این اشکال ندارد.

این که شما الان بذر می گوئید این دنیای سرمایه داری فعلی است، در مقابل عمل می گیرد، در مقابل بذر می گیرد، در مقابل زمین هم می گیرد، زمین یعنی طبیعت، بذر یعنی سرمایه تقریبا. در روایات در دنیای مارکسیستی و تصورات کمونیستی فقط عمل، نه در مقابل بذر باید حساب بکند نه زمین. چون زمین را مال همه می داند، طبیعت هم مال همه است، البته این در دنیای سوسیالیستی هم هست. در دنیای فارسی خیلی بین این دو تا فرق نمی گذارند. عرب ها باز اقلا سوسیالیستی را اشتراکی معنا کردند، کمونیستی را شیوعی معنا کردند. فرق است بین اشتراکی و شیوعی لکن ما در فارسی همچین مقید نیستیم، قر و قاتی کردیم. مجبوریم همان لفظ عربی یا انگلیسیش را بکار ببریم. خیلی همچین درست بکار نبردند. علی ای حال در دنیای اشتراکی هم همین طور است نه کمونیستی چون من که کمونیستی گفتم چون آن بعد از اشتراکی است. در دنیای اشتراکی هم حرفشان این است که زمین یا طبیعت به تعبیر آدام اسمیت، طبیعت مال همه است، آنی که عامل ثروت است آن عبارت از کار است فقط، لیس إلا. پس بنابراین سه تا تصور در این جا شد:

۱. تصویری که می گوید به ازای هر سه می توانیم قرار بدهیم.

۲. می گوید فقط یکی کار.

۳. روایات اهل بیت که می گوید دو تا، آن یکی که زمین ثابت است و یکی هم کار که مشخص است انجام داده. این دو تا ارزششان محفوظ است، روی بذر نمی شود حساب کرد.

پرسش: با حيله درست بکنيم

آیت الله مددی: آهان با حيله به قول شما، البته آن تاثیر دارد نه این که با حيله.

الرابع أن يراد

پرسش: چطور می شود کلامی که واقع است نسبت به مقصود واحد هم محلل باشد هم

آیت الله مددی: نه سوم این نیست، سوم این بود که کلام محلل است یعنی وجودش یا عدمش. باشد کلام، محلل است یا نباشد محرم است یا عکس. سوم این بود. فکر می کنم جواهر، اگر آقایان کتاب جواهر پیششان باشد در این تشکیلات سرچ بکنند فکر می کنم اگر حاشیه مرحوم کمپانی هم باشد به نظرم می آید یادم می آید نگاه کردم ایشان به نظرم به جواهر نسبت می دهد که مراد از يحلل الکلام و يحرم، با وجودش محلل است یا با وجودش محرم است و با عدمش. به وجود و عدم گرفته، خیلی بعید است، این معنای ایشان فوق العاده بعید است.

الرابع أن يراد من الکلام المحلل خصوص المماثلة و المواءمة وعده بدهد.

و من الکلام المحرم ايجاب البيع و ايقاعه. این ظاهر ذیل همین حدیث است که اگر گفتی به تو می فروشم این درست است، اگر گفتی فروختم این باطل است.

ثم إن الظاهر عدم ارادة المعنى الاول که معنای اول که کلام فقط. اشکال معنای اول در نظر آقایان بیشتر انحصار است. خب می گویند ما محلل و محرم زیاد داریم، شیر بدهد حرام می شود، شیر بدهد نمی تواند باهاش ازدواج بکند، شیر ندهد حلال است می تواند ازدواج بکند إلى آخره، ما محلل و محرم زیاد داریم پس این مرادشان که معنای اول مشکل است کلمه إنما و دلالت بر حصر است.

اگر شما گفتید إنما دلالت بر حصر نمی کند دیگه اشکال ایشان برداشته می شود. روشن بشود. من عرض کردم همیشه ریشه ای فکر بکنید نه شاخه ای. به شاخه ها نروید. اصل مطلب این است.

لانه مع لزوم تخصیص الاکثر. مراد ایشان از تخصیص اکثر این است ما محلل و محرم های زیادی داریم غیر از کلام. با این که ظاهر حدیث حصر است.

حيث أن ظاهره حصر اسباب التحليل و التحريم في الشريعة في اللفظ. این ظاهرش این طور است.

البته خیلی از شان مرحوم شیخ بعید است، اولاً این نیامد بگوید در کل شریعت هیچ محلل و محرمی غیر از لفظ است، بحث سر عقود و قرارداد است، چه ربطی به رضاع و شیر دادن و این حرف ها دارد؟ مثلاً با شیر دادن حرام می شود نمی تواند خانم را بگیرد بدون شیر دادن. این چه ربطی به این روایت دارد اصلاً؟ این روایت موردش خوب دقت بکنید در امور ایقاعی انشائی اعتباری است. اصلاً موردش این است. ربطی به شیر دادن و بقیه اسباب تحلیل و تحریم، حالا غیر از این که إنما دلالت بر حصر می کند یا نمی کند اصلاً ربطی به آن عالم ندارد. تعجب است آقای خوئی هم همین اشکال را به ایشان فرمودند. خیلی عجیب است، فوق العاده این اشکال عجیب و غریب است. این بحث این است آقا در شما قرارداد هایی که با افراد می بندید این ابراز که می خواهد ابراز فقط باید با لفظ باشد. با فعل نمی شود، با کتابت نمی شود، با اشاره نمی شود، با سکوت هم نمی شود. این حصرش چه مشکل دارد؟

پرسش: سبب می شود

آیت الله مددی: خلاف ظاهر است که، ظاهرش همین سبب یعنی این نه سبب واقعی مثل نار و احراق

پرسش: در این جا تخصیص اکثر لازم نیست؟

آیت الله مددی: نه. بیرون می خواهد بکند.

پرسش: خب این تخصیص اکثر می شود. در همین دایره ای که

آیت الله مددی: چون قبول نداریم خب، می خواهد بگوید در شریعت هم قبول ندارد. می خواهد بگوید باطل است نمی شود، با کتابت نمی شود. با اشاره نمی شود. می خواهد بگوید نمی شود. واقعا حصر است. نه این که با آن ها می شود، می خواهد بگوید با آن ها نمی شود. خب واقعا هم حصر است، می خواهد بگوید با آن چهار تا می شود.

پرسش: مورد مخصص نیست. در ابواب دیگر فقه هم این هست إنما يحلل الكلام.

آیت الله مددی: سوال در این جاست، یعنی چه در ابواب فقه؟ این ربطی به رضاع ندارد. بحث بیع است. بحث انشاء است. محللها و محرم ها در انشاء است. یعنی بحث این است، ما ان شا الله تعالی در بحث فضولی عرض می کنیم یک بحثی هست به نحو کلی که ما تصویر بکنیم امور انشائی یک وعائی خودشان دارند لذا بعضی ها می گویند تعبیر به واقع نکنیم، بگوییم نفس الامر. حالا من تعبیر به نفس الامر هم نمی کنم لذا تعبیر من به اصطلاح ایجاد یک معنای ایقاعی انشائی اعتاری در وعای خودش. این روایت می خواهد بگوید این جور امور اعتباری ایقاعی این با لفظ می شود، با فعل نمی شود، با اشاره نمی شود، با سکوت نمی شود. با کتابت نمی شود مراد این است، مرادش هم حصر است. واقعا نسبت به آن پنج تا حصر است. آن پنج تا چهار تایش.

پرسش: سوال درباره آن ها ندارد که بخواهد جواب درباره آن ها باشد.

آیت الله مددی: ببینید سوال چه بوده؟ سوال این بوده که چون پیغمبر فرمود لا تبع ما لیس عندک، امام می فرماید پیغمبر گفت لا تبع. من که نفروختم، من مقاوله کردم. اگر گفتم بعثک این لا تبع ما لیس عندک است اما من گفتم ابیعتک، اگر گفتم فروختم به تو، چای ندارم، فلان چای را به تو فروختم کیلویی مثلا صد هزار تومان. ندارم این را پیغمبر گفت لا تبع، بیع یعنی این. من نگفتم فروختم، گفتم به تو می فروشم. گفتم به تو می فروشم. این را پیغمبر نهی نکرده، این جای اخبار است. آنی که عامل این که این باطل است آن باطل نیست آن را چون پیغمبر گفت لا تبع. و لذا عرض کردیم صدوق هم این نکته ای بود در آن جا عرض کردیم آخرش من باید این توضیح را بدهم. صدوق خیلی عجیب است این روایت را نیاورده. این نکته ای دارد که صدوق نیاورده. حواش پرت نبوده. عرض کردیم إنما يحلل الكلام را فقط مرحوم کلینی و تهذیب آورده. شیخ طوسی. اصلا صدوق این را نیاورده، إنما يحلل، این نکته دارد.

الان توضیحش نمی دهم. در وقتش که گفتم نکته اش را آخر بحث که نتیجه گیری می کنیم ان شا الله عرض میکنم. صدوق نکته ای دارد که این را نیاورده. روی حساب خاص است پس بنابراین دقت بکنید این مطلب که تخصیص اکثر لازم می آید. آقا این می گوید امور اعتباری انشائی اگر می خواهید محقق بشود با کلام است، کلام نبود محقق نمی شود. تازه کلام هم مناسب با او باید باشد. اگر می خواهید زوجیت پیدا بشود باید با لفظی باشد که مناسب با معنای زوجیت است. لفظ دیگر بیاورید نمی شود. لفظ نیاورید با اشاره. اشاره بکنید. مگر این که قانون بیاید، نمی دانم شنیدید یا نه در انگلستان یک زوجیت متعارفی است که کلیسا و کشیش می آیند و فلان. یک زوجیت دیگه هم در انگلستان مقبول است، زن و شوهر با همدیگر بروند فرض کنید در شهرداری بگویند ما با هم زندگی می کنیم، عقد هم نمی خوانند. با همدیگر در یک خانه زندگی می کنند، بچه دار هم می شوند. آن بچه ها را هم قانونی حساب می کنند به نحو ازدواج. غیر از این ازدواج سفید. این هم یک نحوه است که اصلا به کلیسا نمی رود، اصلا عقد نمی خوانند. روشن شد؟ این در حقیقت می خواهد امام سلام الله علیه این را بفرمایند شما هر امری را که ایقاعی و اعتباری است این باید با لفظ باشد، غیر لفظ نمی تواند. من جمله آقای خوئی اشکال فرمودند در همین جا در ذیل معنای اول، خب این معنا درست نیست چون معاطات پیش فقهای ما مفید اباحه است، حالا مفید ملک نباشد مفید اباحه است. ظاهر این حدیث این است که معاطات هیچ فائده ای ندارد، کلام باید باشد. خیلی عجیب است، شاید در همان وقت هایی که، چون تقریرات ایشان خیلی قبل است، خیلی تعجب است، بحث سر این نیست که با فعل انسان چکار می کند بلکه بحث سر این است. این نکته را می خواستم آخر کار بگویم امروز مجبور شدم بگویم. بحث سر این است که با فعل آن معنای مقصود از امر ایقاعی را انجام بدهید. این که فعل انسان یک اثری دارد این که جای بحث نیست. آن اباحه مال فعل خارجی است. شما در بیع چکار می کنید؟ انشاء می کنید، ایقاع می کنید، ربط ایجاد می کنید بین این مال، تملیک این مال با تملک عوض، این با فعل نمی شود. نکته خوب روشن شد؟ اما این که شما اباحه تصرف این قطعا باطل می شود. این اباحه تصرف ربطی به این که معاطات بیع فعلی ندارد یعنی معاطات یک چیزی شبیه مهمانی است، شما سر سفره جلوی مهمان غذا می گذارید. شما تملیک کردید؟ این سفره را جمع بکند ببرد و بگوید آن ملک من است! این اباحه ای که در معاطات می آید

مثل مهمانی کردن است. سوال سر این است که آیا در معاطات به اندازه مهمانی است دیگه. شما مگه جلوی مهمان غذا نمی گذارید؟

این فعل شماست، جلوی مهمان غذا می گذارید، دلالت این فعل چه مقدار است؟ این دلالتش اباحه است، بحث آقایان این است

پرسش: حداقل این است

آیت الله مددی: نه حداقل نیست، اصلا دلالتش این مقدار است اما اگر شما عقد، صحبت عقد است، عقد یک انشاء است. مقابله است.

شما می گوئید این کتاب را فروختم به پنجاه تومان. مقابله کردید. بحث آقایان این است روایت این را می خواهد بگوید. می خواهد

بگوید اگر این عقد و ارتباط را درست بکنید با لفظ. فعل این کار را نمی کند.

پرسش: فقط محلل را منحصر به لفظ نمی دانند که

آیت الله مددی: در این قرارداد. فعل نمی شود. بعدش هم نکته فنی دیگر این است که این قرارداد آثار دارد، اگر شما لفظ نیاوردید در

ترتیب آثار اختلاف می شود. اختلاف شد غرر می شود. فرض کنید شما نانوائی رفتید، هزار تومان گذاشتیم یک نان برداشتید. بگوئید

این معاطات است بیع است، بله قبول. دو قدم رفتید پشیمان شدید برگشتید می گوئید نمی خواهم. می گوید شما دیگه حق نداری،

شما خریدی و خیار مجلس هم تمام شد چون چند قدم که رفت دیگه خیار مجلس هم نیست. آن طرف می گوید من نخریدم، این اباحه

را من پول گذاشتم. تو نان را آن جا گذاشتی من برداشتم جلوی چشم تو، این بیع نیست که خیار مجلس داشته باشد. بحث سر نکته

فنی این است. یک چیزی که اسمش بیع است دارای آثار خاص است آیا این با غیر کلام محقق می شود؟ این اباحه ای که آقای

خوئی می گوید معاطات تفید الاباحه عند الكل، آن مال فعل است، آن ربطی به بیع ندارد. آن آثار بیع ندارد، آن مثل غذا جلوی

مهمان گذاشتن است. آن کسانی که قائل بودند مثل ابوحنیفه مثلاً شافعی خیلی شدید در معاطات است. مطلقاً قبولش ندارد. ابوحنیفه

در امور صغیره مثلاً نان و سبزی قبول دارد اما در امور کبیره قبول نمی کند. امور مهمه مثلاً خطیره به قول خودشان، اصطلاحات

مختلفی دارد. تازه مقدار آن امر صغیر و کبیر اختلاف دارند. یک تفسیر دارند خود حنفی ها فعلاً وارد بحثش نمی شویم پس این

مطلبی که مرحوم حاج شیخ فرمودند یلزم تخصیص الاکثر که آقای خوئی هم گفتند ظاهرش این است که محلل. بابا این ظاهرش این

نیست. نمی فهمم. این را خیال کردند محلل های شریعت را حساب بکنیم کلام فقط محلل. بابا این کلام در عقد است، در قرارداد است.

پرسش: شیخ می فرمایند مع قطع النظر از صد روایت، همان جور که خودتان هم جلسه قبل تذکر دادید. با قطع نظر از صدر روایت. آیت الله مددی: اولاً من همان جا تذکر دادم که نمی شود قطع نظر کرد. حالا فرض کن الان شب است، اگر شب باشد باید. بابا فرض چه می کنید. بعد هم خود ایشان حیث إن ظاهره یوجب عدم ارتباط الحكم المذكور فی الخبر جواباً عن السؤال. خب صدر سوال را نگاه کرده. خود شیخ این جا دارد. حیث إن ظاهره حصر اسباب التحلیل و التحریم فی الشریعة فی اللفظ یوجب عدم ارتباطه بالحکم المذكور فی الخبر. الان هم نمی شود قطع نظر کرد، دست ما نیست، لفظ یک دلالت اجتماعی است، من مرادم این نیست، نمی شود گفت. معاویه آمد گفت من هر شرطی با امام حسن کردم زیر پایم. دست او نیست، المومنون عند شروطهم. من فکر می کنم، فکر خودم را هم می گویم، شاید سنی ها هم که حدیث المومنون عند شروطهم را قبول نکردند با همین کار های معاویه برخورد کردند مثلاً بخاری نقل نکرده، الخبر المکذوب تعبیر این حزم المسلمین عند شروطهم، آن صاف آمد گفت من قبول ندارم، با امام حسن شرط کردم اما قبول نمی کنم. مگر دست توست که بگویی قبول می کنم یا قبول نمی کنم؟ این المسلمین عند شروطهم. لفظ اصلاً طبیعت لفظ، اگر من یک لفظی بگویم که مرادم خاص باشد این وضع نیست، این لغت نیست. یک چیزی خودم اراده بکنم بگویم اصلاً ضابطه لفظ این است که باید پدیده اجتماعی باشد. لفظ طبیعتش این است. دست من نیست که بگویم با قطع نظر.

گفت:

سخن راست ای خداوند و بن
نیاورد سخن در میان سُخُن

بالاخره سخن یک سری دارد، یک حسابی دارد، هیکیلی دارد. دست من نیست.

این طور نیست که شما بگویید قطع نظر می کنید. قطع نظر نمی شود کرد، کجا می شود قطع نظر کرد؟

و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین